

# واپسین سالِ هزاره‌ی رؤیا

سیری تصویری در روزهای پاندمی کرونا

متین هاشمی

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

## واپسین سال هزاره‌ی رؤیا

سیری تصویری در روزهای پاندمی کرونا  
متین هاشمی

انتشارات بایگانی

امور آماده‌سازی،  
گرافیک دیزاین و تولید  
مدیر تولید  
مدیر هنری  
ویرایش انگلیسی  
لیتوگرافی  
چاپ  
صحافی

کارگاه نشر بایگانی  
پوریا فرگاهی  
پیمان فرگاهی  
مهسا سرشار  
رامین  
رامتین  
سپیدار

چاپ نخست، ۱۴۰۳  
چهارصد و نود نسخه  
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.  
هرگونه برداشت و انتشار محتوای متنی و تصویری  
ممنوع و قابل پیگرد قانونی است.

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۸۰۷۶-۰۹-۶



© انتشارات بایگانی  
تهران، صندوق پستی ۵۱۱-۱۳۱۴۵  
تلفن / دورنگار  
۰۲۱ ۶۶۴۰۲۲۳۰ / ۶۶۴۰۲۲۳۰

www.baygani.pub

این کتاب با حمایت معاونت امور  
فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد  
منتشر شده است.

www.ketab.ir

سرشناسه: هاشمی، سیدمتین، ۱۳۷۷-  
عنوان و نام پدیدآور: واپسین سال هزاره‌ی رؤیا  
متین هاشمی؛ زیر نظر پیمان فرگاهی.  
مشخصات نشر: تهران: بایگانی، ۱۴۰۳.  
مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۰۷۶-۰۹-۶  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
موضوع: کروناویروس ها -- ایران -- مصور  
Coronaviruses -- Iran -- Pictorial works  
شناسه‌ی افزوده: فرگاهی، پیمان، ۱۳۶۷-  
Fargahi, Peyman  
رده‌بندی کنفر: QR۳۹۹  
رده‌بندی دیویی: ۵۷۹/۲۵۶  
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۹۳۵۲۳۹

قرنطینه: تعطیلی بازار و شهر و زنی تنها که با سبدش دنبال غذا می‌گردد. دولت برای حفظ امنیت مردم منع رفت و آمد اعلام کرده بود.  
Quarantine: Amidst the closure of markets and the city, a lone woman searches for food with her basket. The government had imposed a curfew to ensure public safety.

جان آدمی شیرین‌ترین نعمت اوست؛ من در مدت سه سال اول شیوع ویروس کرونا که سفر کردن به دیگر شهرها میسر نبود، در شهرم تبریز (یا استانم آذربایجان شرقی) بارها جانم را به خطر انداختم و چندین بار به کرونا مبتلا شدم تا بتوانم عکس‌هایی را از آن روزگاران سخت ثبت کنم. دوست دارم عکس‌هایم یادآور ترس، وسواس و دلهره‌ی آن روزگاران باشد.

هدفم، فکرم، تنها نشان دادن بود و بس. تلاش کردم بی‌طرفانه و به دور از هر نوع سوگیری به آنچه رخ می‌دهد نگاه کنم. به جاهایی بروم که مردم نمی‌توانستند و اتفاقاتی را نشان دهم که تا پیش از این رخ نداده بود. کار من در برابر زحمات شبانه‌روزی مدافعان سلامت ناچیز است. کاری که از دستم برمی‌آمد به تصویر کشیدن رشادت، از خودگذشتگی و تلاش‌های همه‌ی مردم بود.

این کتاب روایتی است تصویری با نگاه ژورنالیستی از روزگاران سخت و ماندگار کرونایی در شهرم تبریز.

One's life is their most cherished blessing. Over the initial three years of the COVID-19 outbreak, when travel to other cities was restricted, I repeatedly risked my life in my own city, Tabriz (more precisely, the whole East Azerbaijan province), contracting the virus multiple times to document those challenging times.

My intent is for my photos to serve as poignant reminders of the fear, obsession, and anxiety that gripped us during that period. My sole aim was to impartially document and depict what unfolded, free from bias. I sought out inaccessible places and captured unprecedented scenes. My efforts pale in comparison to the relentless work of health-care professionals. All I could do was portray the courage, selflessness, and resilience of our community.

This book offers a visual narrative from a journalistic perspective on the lasting hardships endured during the COVID-19 pandemic in my hometown of Tabriz.



آن روزها، در زمستان ۲۱ سالگی، در کنار دوستان عکاس نشسته بودیم. ترم آخر دوره‌ی کارشناسی‌ام در تبریز بود و در خانه‌ی دانشجویی زندگی می‌کردم. همه‌های برپا بود؛ همه از چین حرف می‌زدند، از ویروسی که همه‌ی شهر و زندگی‌شان را تعطیل کرده بود. یکی از دوستانم که خوب می‌دانست من عاشق عکاسی از بحران و جنگ هستم با کنایه گفت: «متین الان از کل دنیا عکاس‌ها دارن می‌رن چین تا این آشوب کرونا رو کار کنن.» هرچند ته قلب من هم ترس و نگرانی از این ویروس کوچک وجود داشت، اما خیلی دوست داشتم فرصتی پیش بیاید و به سراغ چین، زادگاه ویروس جهان‌کش، بروم و عکاسی کنم. اما طولی نکشید که به جای اینکه ما به چین برویم، توفیق اجباری پیش آمد و خودش در ایران بر سرمان آوار شد. موضوع پایان‌نامه‌ام ساخت یک فیلم کوتاه اقتباسی بود و من به دنبال موضوع برای شروع کار بودم. آن موقع کار خبری انجام می‌دادم.

از ۵ اسفند ۹۸، بی‌خبر از خانواده و هم‌اتاقی‌هایم، شروع به عکاسی از موضوع کووید-۱۹، از ضد عفونی شبانه‌ی شهر و ناوگان عمومی کردم. با خود می‌پنداشتم در این واپسین سال هزاره‌ی رؤیا چگونه ویروسی کوچک جهان را به تسخیر خود درآورده است، که این می‌تواند ندایی از یک بحران یا بهتر بگویم جنگی جهانی باشد.

ده روز بعد از سختی فراوان برای اخذ مجوز عکاسی از بیمارستان و اورژانس، بالاخره موفق به ورود به «بیمارستان امام رضا»ی تبریز شدم. گویی قیامت شده بود و هر کس به دنبال حفظ جان خودش بود. پرستاران و کامرانان انصافاً شجاعانه و با مشقت فراوان در تلاش بودند. اما جنگ شمار کشتگان بسیاری داشت و در این آشوب هم عده‌ی زیادی از مبتلایان ناجوانمردانه و در غریبی تمام رخت‌هایشان برمی‌بستند.

از ۱۱ فروردین ۹۹ عکاسی از آرامستان «وادی رحمت» شروع می‌کردم. سؤال مهمی که آن روزها ذهن مردم را مشغول کرده بود من را به غسل‌خانه‌ها کشاند؛ کرونا حتی گریبان مردگان را هم رها نمی‌کرد و کسی هم اطلاعی از نحوه‌ی تغسیل و دفن متوفیان نداشت. وادی رحمت تبریز اولین آرامستانی بود که اقدام به تغسیل متوفیان کرده بود. مردان و زنان غسل هر روز حداقل بیست نفر را شست و شو می‌دادند. در این بین خود من هم چند باری درگیر این ویروس شدم و روزهای سخت و تنهایی را گذراندم. غربت قریانیان و خانواده‌ی عزادارشان من را ترغیب کرد تا برای ثبت این روزگاران در تاریخ رسالت خود را به‌جا بیاورم و به عکاسی و مستند کردن این وقایع دهشتناک پردازم.

تعطیلی بازار، مدارس، ورزشگاه‌ها، پارک‌ها، سینما، خانه‌نشینی‌ها و قرنطینه حسن‌مردگی را در شهر می‌پراکند. البته بعد از مدتی شهر دوباره به حالت قبل بازگشت، اما خسته‌تر و محتاط‌تر شده بود. به خاطر واگیری ویروس، آدم‌ها مجبور بودند از هم فاصله بگیرند. در شهر مراسم مذهبی، ملی، ورزشی، اعیاد، عید باستانی نوروز و... به شکل جدیدی برگزار می‌شد. کرونا شیوه‌ی زندگی مردم را تغییر داده بود.

ماسک، دستکش، مایع ضد عفونی و... از ملزومات زندگی شده و وسواس و ترس از ابتلا به این بیماری زندگی را برای ساکنان شهر سخت کرده بود، اما در این بین اوضاع برای عده‌ای اصلاً مهم نبود.

با کرونا شیوه‌ی محبت کردن‌ها هم عوض شد؛ آدم‌ها با حفظ فاصله‌ی اجتماعی و با ماسک و دستکش به هم محبت می‌کردند. حتی آداب و رسوم تغییر پیدا کرد و خلاقیت‌هایی در این میان پدید می‌آمد و آدم‌ها که به هم نیاز داشتند باز راه کنار هم بودن را می‌یافتند.



In the winter of my twenty-first year, I sat with photographer friends in Tabriz, where I was completing my final semester of undergraduate studies in a student house. News of the virus from China, which had shut down entire cities and disrupted lives, dominated our conversations. Knowing my affinity for photographing crises and wars, a friend remarked sarcastically, 'Matin, photographers worldwide are rushing to China to capture this chaos of Corona.' Despite my apprehensions, I harbored a deep yearning to visit the epicenter of the world-killing virus and document it firsthand.

However, events took a different turn as the virus spread rapidly in Iran. My thesis project focused on adapting a short film, and I was in search of a compelling subject. Engaged in journalistic work, I began documenting COVID-19 from February 24, 2020, without notifying my family or roommates. From capturing the nightly disinfection routines across the city to observing the handling of public fleets, I contemplated how such a minuscule virus could precipitate a global crisis in **THE LAST YEAR OF THE DREAM MILLENNIUM**, resembling a call to arms or even a global conflict.

Ten days later, after navigating bureaucratic hurdles to secure hospital and emergency room access, I finally gained entry to Tabriz's Imam Reza Hospital. It felt like witnessing an apocalypse unfold, with everyone striving valiantly to preserve life amid pervasive chaos. Nurses and medical staff exhibited extraordinary courage in the face of overwhelming adversity. Yet, amidst this warfare, many fell victim to the virus in tragic and unfamiliar ways.

From March 29, 2020, I documented activities at Tabriz's Wadi-e-Rahmat Cemetery. A pressing question haunted people's minds: would the deceased be not spared by Corona, and protocols for their dignified washing and burial remained uncertain. Wadi Rahmat emerged as the primary cemetery in Tabriz for COVID-19 victims, where dedicated men and women performed daily Ghushl rites for at least twenty individuals. Meanwhile, I myself contracted the virus multiple times, enduring arduous and solitary days.

Moved by the plight of victims and their bereaved families, I felt compelled to fulfill my mission: to chronicle these historic times through the lens of photography and meticulous documentation. The closure of markets, schools, stadiums, parks, cinemas, and residential areas, alongside stringent quarantine measures, cast a somber pall over the city. Eventually, life began to return to a semblance of normalcy, albeit one marked by weariness and cautious optimism.

COVID-19 wrought profound changes to daily life. Social distancing, face masks, gloves, and disinfectants became essential tools for navigating public spaces, while the pervasive fear of contracting the virus cast a shadow over residents' lives. Despite these challenges, some remained indifferent to the severity of the situation. Expressions of affection and societal norms evolved; gestures of love were conveyed through physical distancing, masks, and gloves. Yet, amidst the upheaval, a spirit of creativity emerged, finding new avenues for human connection in these extraordinary times.